

به عبارت دیگر

جامعه باز و دشمنان آن

زهرا سالاری

جامعه باز و دشمنان آن نوشته کارل پوپر فیلسوف انگلیسی اتریشی تبار اولین بار در سال ۱۹۴۵ منتشر شد. پوپر در این کتاب، کارل مارکس، هگل و افلاطون را دشمنان جامعه باز می‌داند و آنها را به نقد می‌کشد. با این که قبل از ترجمه این کتاب آثاری از پوپر در ایران منتشر شده بود اما بعد از انتشار ترجمه کتاب بود که پوپر در میان روشنفکران ایرانی مطرح شد. شگفت‌آور این است که این اثر را سه مترجم سرشناس ترجمه کرده‌اند: عزت‌الله فولادوند (۱۳۶۴)، علی‌اصغر مهاجر (۱۳۶۴)، امیرجلال‌الدین اعلم (۱۳۷۶). عزت‌الله فولادوند در سال ۱۳۶۴ ترجمه کتاب جامعه باز و دشمنان آن را آغاز کرد و هر سال یک جلد از این کتاب قطور را ترجمه و انتشارات خوارزمی آن را منتشر می‌کرد. همزمان با انتشار اولین جلد ترجمه فولادوند، شرکت سهامی انتشار نیز ترجمه این کتاب را به قلم علی‌اصغر مهاجر به بازار فرستاد. این که دو مترجم نامی همزمان به ترجمه کتابی دشوار مشغول می‌شوند و باز مترجم نامی دیگری با فاصله دوازده سال همین کتاب دشوار و قطور را ترجمه می‌کند خود داستان جالبی دارد که باید در مباحث تاریخی ترجمه به آن پرداخت. در اینجا ما با مقایسه نمونه‌هایی از این سه ترجمه که به صورت تصادفی انتخاب شده‌اند می‌خواهیم ببینیم از منظر معنی و سبک چه تفاوت‌های عمده‌ای میان این سه ترجمه است.

The myth of destiny

Chapter 1: Historicism and the myth of destiny

It is widely believed that a truly scientific and philosophical attitude towards politics and a deeper understanding of social life in general, must be based upon a contemplation and interpretation of human history. While the ordinary man takes the setting of his life and the importance of his personal experiences and struggles for granted, it is said that the social scientist or philosopher has to survey things from a higher plane. He sees the individual as a pawn, as a rather insignificant instrument in the general development of

mankind. And the really important actors on the Stage of History he may find, perhaps, in the Great Nations and their Great Leaders, or perhaps in the Great Classes, or in the Great Ideas.

عزت الله فولادوند: اسطوره اصل و سرنوشت: اصالت تاریخ و اسطوره سرنوشت بسیاری بر این باورند که موضع علمی یا فلسفی راستین، نسبت به سیاست و فهم ژرف تر حیات اجتماعی به طور کلی، باید بر پایه مراقبه و مشاهده و تعبیر تاریخ بشر استوار باشد. فرد عادی صحنه زندگی خویش و تجربه‌های شخصی و تلاش‌های خرد و ناچیز خود را از مسلمات می‌شمارد. اما گفته می‌شود که دانشمند علوم اجتماعی یا فیلسوف اجتماعی باید به امور از سطح بالاتری بنگرد. او فرد آدمی را مهره یا آلتی بی‌مقدار در رشد و تحول کلی بشر می‌بیند و درمی‌یابد که بازیگران به‌راستی پراهمیت در صحنه تاریخ، یا ملت‌های بزرگ یا رهبران بزرگ آن‌ها هستند یا شاید طبقات بزرگ یا اندیشه‌های بزرگ.

علی اصغر مهاجر: افسانه مبدأ و تقدیر: فصل اول: تاریخ‌پردازی و افسانه تقدیر بسیاری از دانشمندان می‌گویند که نگرش سیاسی وقتی علمی یا فلسفی می‌شود و ادراک از کل زندگی اجتماعی هنگامی عمق پیدا می‌کند که تفسیر از تاریخ بشر و تفکر در آن اساس کار قرار گیرد. نکته این‌جا است که آدم معمولی عقل سلیم دارد و می‌داند که وضع زندگی و تجربه‌های شخصی و کوشش‌های مختصر خود او مهم هستند؛ ولی فیلسوف مزاج‌ها این طرز برخورد ساده را نمی‌پسندند و می‌گویند فیلسوف و عالم علوم اجتماعی باید توی طیاره بلند پرواز بنشینند و از آن بالاها قضایای اجتماعی را مطالعه کند. فیلسوف مزاج، فرد انسانی را پیاده شطرنج می‌شمارد و او را در مسیر تکامل حیات یک افزار بی‌مقدار می‌انگارد؛ می‌گوید بازیگران حقیقی در صحنه تاریخ، ملت‌های بزرگ و رهبران بزرگ، یا شاید، طبقات بزرگ یا اندیشه‌های بزرگ هستند.

امیر جلال‌الدین اعلم: اسطوره خاستگاه و سرنوشت: تاریخ‌باوری و اسطوره سرنوشت بسیاری بر این باورند که نگرش به‌راستی علمی یا فلسفی به سیاست، و فهم ژرف تر زندگی اجتماعی به وجه کلی، باید بر پایه ژرف‌اندیشی درباره تاریخ آدمی و تفسیر آن بنیاد گیرد. می‌گویند درحالی‌که انسان متعارف چهارچوب زندگی‌اش و اهمیت تجربه‌های شخصی و خرده‌تلاش‌هایش را بی‌چون و چرا مسلم می‌گیرد، دانشمند یا فیلسوف اجتماعی باید از پایه‌ای بالاتر چیزها را بنگرد. او فرد را به منزله پیاده شطرنج یا چوگان ابزاری کم‌ارج در پرورش کلی نژاد آدمی می‌بیند. و به دیده‌اش بازیگران به‌راستی مهم بر صحنه تاریخ، یا ملت‌های بزرگ و رهبران بزرگ آن‌ها یا شاید طبقات بزرگ، یا اندیشه‌های بزرگ.

از مقابله این پاراگراف آغازین کتاب با ترجمه‌هایشان چند نکته کلی را می‌توان متوجه شد: نکته اول این که خواننده از هر سه ترجمه کم و بیش موضوع واحدی را متوجه می‌شود، اما در ترجمه مهاجر جمله‌ای است که خواننده را شوکه می‌کند: «فیلسوف و عالم علوم اجتماعی باید توی طیاره بلند پرواز بنشینند و از آن بالاها قضایای اجتماعی را مطالعه کند.» مترجم صحبت از هواپیما می‌کند حال آن که در دو ترجمه دیگر ذکری از هواپیما نیست. مگر می‌شود مترجمی تا این حد به خود اجازه بدهد که معنی را عوض کند؟ با مراجعه به متن مبدأ متوجه می‌شویم که مترجم plane را به معنی هواپیما گرفته و از صفت برتر higher هم متوجه اشتباه خود نشده حال آن که plane در اینجا به معنی «سطح» است. این اشتباه باعث اشتباه مهلک‌تری شده و آن این که مترجم کلمه هواپیما را هرطور شده بر متن تحمیل کرده بدون این که متوجه بشود که چه جمله غیرمنطقی نوشته است.

نکته دیگری که از مقایسه سه ترجمه به دست می‌آید این است که ترجمه اول ۱۰۶ کلمه، ترجمه دوم ۱۲۷ کلمه و ترجمه سوم ۹۹ کلمه است. ترجمه سوم این امتیاز را دارد که از دو ترجمه دیگر کوتاه‌تر است ولی زبان ترجمه تاحدی رسمی‌تر از زبان ترجمه اول است. به نظر می‌رسد مترجم سوم به استفاده از کلمات فارسی اصیل یا کلمات رسمی و قلمبه تمایل زیادی دارد. برای مثال، جایی که مترجم اول می‌گوید: فرد عادی؛ مترجم سوم می‌گوید: انسان متعارف. یا جایی که مترجم اول می‌گوید: درمی‌یابد؛ مترجم سوم می‌گوید: به دیده‌اش.

تفاوت میان تعداد کلمات مترجم اول و سوم بسیار کم است حال آن که مترجم دوم با دو مترجم دیگر حدوداً سی کلمه اختلاف دارد. در اینجا به برخی انتخاب‌های واژگانی متفاوت مترجمان توجه کنید:

اسطوره؛ افسانه؛ اسطوره	myth
سرنوشت؛ تقدیر؛ سرنوشت	destiny
اصالت تاریخ؛ تاریخ‌پردازی؛ تاریخ‌باوری	historicism
بسیاری بر این باورند که؛ نکته این جا است که؛ می‌گویند	It is widely believed
موضع؛ نگرش؛ نگرش	attitude
مراقبه؛ تفکر؛ ژرف‌اندیشی	contemplation
آلت؛ افزار؛ ابزار	Instrument
از مسلمات می‌شمارد؛ می‌داند؛ مسلم می‌گیرد	take for granted

Chapter 3: Plato's theory of ideas

Plato lived in a period of wars and of political strife which was, for all we know, even more severe than that which had troubled Heraclitus. Before his time, the breakdown of the tribal life of the Greeks had led in Athens, his native city, to a period of tyranny, and later to the establishment of a democracy which tried jealously to guard itself against any attempts to reintroduce either a tyranny or an oligarchy, i.e. a rule of the leading aristocratic families.

عزت‌الله فولادوند: نظریه افلاطونی صور یا مثل

افلاطون در دوران جنگ‌ها و ستیزه‌جویی‌های سیاسی می‌زیست - روزگاری که شاید از دوره‌ای که هراکلیتوس را آشفته‌خاطر و پریشان کرده بود نیز ناآرام‌تر بود. هنگامی که هنوز در سن رشد به سر می‌برد، فروریختن زندگی قبیله‌ای یونانیان، در زادگاهش آتن، نخست به حکومتی جابرانه و سپس به تأسیس دموکراسی انجامیده بود. این دموکراسی غیورانه می‌کوشید در برابر هرگونه کوشش برای بازگرداندن حکومت جابرانه یا استقرار الیگارشی - یعنی حکومت خانواده‌های مقدم اشرافی - از خود دفاع کند.

علی اصغر مهاجر: فصل سوم: افلاطون: نظریه صور یا مثل

افلاطون در زمانی زندگی می‌کرد که جنگ‌ها و کشمکش‌های آن مصیبت‌بارتر از زمان هراکلیتوس بودند. وقتی که به سن رشد رسید، بر اثر سقوط نظام قبیله‌ای یونان، یک دوره حکومت استبدادی در وطن او، یعنی در شهر آتن، به وجود آمد و پس از آن، نظام دموکراسی استقرار یافت و این نظام به جد می‌کوشید تا از بازگشت استبداد و نظام نخبه‌سالاری (حکومت خواص اشرافی) جلوگیری کند.

امیرجلال‌الدین اعلم: فصل ۳: نظریه افلاطون درباره صورت‌ها یا مینوها

افلاطون در روزگاری آکنده از جنگ‌ها و کشمکش‌های سیاسی می‌زیست که، تا آنجا که می‌دانیم، بسی ناآرام‌تر از روزگار آشوبنده هراکلیتوس بود. افلاطون بدان گاه که از کودکی به جوانی می‌بالید، فروپاشی زندگی قبیله‌ای یونانیان در آتن، زادبومش، به روزگاری از حکومت جباری (تیرانی) و سپس به بنیان‌یابی دموکراسی راه برده بود. دموکراسی آتن از دل و جان می‌کوشید تا خودش را از گزند هرگونه کوششی برای بازآوردن جباری یا الیگارشی، یعنی فرمانروایی خاندان‌های طراز اول آریستوکراتیک (اشرافی)، پاس دارد.

با خواندن نمونه دوم ترجمه سه مترجم، اعتماد از دست رفته‌ام به مترجم دوم تاحدی تقویت شد. زبان مترجم سوم باری ادبی دارد. وی از ساختار و واژگانی استفاده کرده است که دشواری درک چنین متن فلسفی را حداقل برای مخاطب عام مضاعف می‌کند: واژه‌هایی

به عبارت دیگر ۱۴۸/۱۱۱۱

مثل بسی، آشوبنده، بدان‌گاه، حکومت جباری (تیرانی)، بنیان‌یابی دموکراسی (به معنی تأسیس دموکراسی) ممکن است مانع خواندن شوند چون توجه خواننده را بی‌دلیل به خود جلب می‌کنند. حال به سه جمله از این سه ترجمه توجه کنید.

فولادوند: هنگامی که هنوز در سن رشد به‌سرمی‌برد، فروریختن زندگی قبیله‌ای یونانیان، در زادگاهش آتن، نخست به حکومتی جابراجه و سپس به تأسیس دموکراسی انجامیده بود.

مهاجر: وقتی که به سن رشد رسید، بر اثر سقوط نظام قبیله‌ای یونان، یک دوره حکومت استبدادی در وطن او، یعنی در شهر آتن، به وجود آمد

اعلم: افلاطون بدان‌گاه که از کودکی به جوانی می‌بالید، فروپاشی زندگی قبیله‌ای یونانیان در آتن، زادبومش، به روزگاری از حکومت جباری (تیرانی) و سپس به بنیان‌یابی دموکراسی راه برده بود.

این سه جمله به نظر می‌رسد معانی متفاوتی را منتقل می‌کنند. معلوم نیست افلاطون در زمان آغاز حکومت استبدادی چند سالش بوده یا این که شاید اصلاً بدینا نیامده بوده چون اصل انگلیسی آن *before one's time* معمولاً به معنی «قبل از تولد» است. البته شاید مترجمان با استفاده از اطلاعات تاریخی برگرفته از منابع دیگر نوشته‌اند که این اتفاق در دوره نوجوانی افلاطون رخ داده است.

We have seen that Plato's idea of justice demands, fundamentally, that the natural rulers should rule and the natural slaves should slave. This is part of the historicist demand that the state, in order to arrest all change, should copy its Idea, or true "nature".

عزت‌الله فولادوند: دیدیم که تصور افلاطون درباره عدالت در اساس مقتضی آن است که کسانی که فطرتاً حاکمند، فرمان برانند و آنان که طبیعتاً برده هستند، بردگی کنند. اصالت تاریخ از بعضی جهات اقتضا دارد که دولت برای متوقف ساختن هرگونه تغییر، نسخه‌ای از مثال یا «طبیعت» راستین خود باشد.

علی اصغر مهاجر: خواندیم که اندیشه عدالت افلاطونی اساساً بر پایه این خواست قرار گرفته که حکام طبیعی باید حکومت کنند و بردگان طبیعی باید بردگی کنند. بخشی از داعیه تاریخ‌پردازانه او بر این قرار است که حکومت، به قصد جلوگیری از تغییر، باید رونوشت مثال، یا رونوشت طبیعت حقیقی خود باشد.

امیر جلال‌الدین اعلم: دیدیم که تصور افلاطون از عدالت در بنیاد خواهان آن است که فرمانروایان طبیعی می‌باید فرمان برانند و بردگان طبیعی می‌باید بردگی کنند. بخشی از درخواست تاریخ‌باورانه آن است که کشور، برای آن که هرگونه دگرگونی را وایستاند، باید رونگاشتی از مینویش یا از «طبیعت» راستینش باشد.

نکته‌ای که در بررسی سه ترجمه فوق قابل توجه است نحوه ترجمه ترکیبات واژگانی *natural slaves* و *natural rulers* است: مترجم دوم و سوم این دو ترکیب را لفظ به لفظ ترجمه کرده‌اند: «حکام و فرمانروایان طبیعی» و «بردگان طبیعی»، حال آنکه مترجم اول با پرهیز از گزته‌برداری ساختار متفاوتی استفاده کرده تا مفهوم آن در فارسی هم قابل درک باشد و هم پذیرفتنی: کسانی که فطرتاً حاکمند،... آنان که طبیعتاً برده هستند. این را باید امتیازی برای مترجم اول به حساب آورد. حال به این سه ترجمه توجه کنید:

This is part of the historicist demand that the state, in order to arrest all change, should copy its Idea, or true "nature".

عزت‌الله فولادوند: اصالت تاریخ از بعضی جهات اقتضا دارد که دولت برای متوقف ساختن هرگونه تغییر، نسخه‌ای از مثال یا «طبیعت» راستین خود باشد.

علی‌اصغر مهاجر: بخشی از داعیه تاریخ‌پردازانه او بر این قرار است که حکومت، به قصد جلوگیری از تغییر، باید رونوشت مثال، یا رونوشت طبیعت حقیقی خود باشد.

امیر جلال‌الدین اعلم: بخشی از درخواست تاریخ‌باورانه آن است که کشور، برای آن که هرگونه دگرگونی را وایستاند، باید رونگاشتی از مینویش یا از «طبیعت» راستینش باشد.

مترجم دوم و سوم ساختار جمله انگلیسی را بدون تغییر به فارسی منتقل کرده و درک جمله را دشوار کرده‌اند، ولی مترجم اول با تغییر ساختار جمله نویسنده و بیان آن به قالبی دیگر ترجمه مفهوم‌تری ارائه کرده است. جای تعجب دارد که این سه مترجم در ترجمه کلمه کلیدی *state* سه معادل متفاوت به کار برده‌اند: دولت، حکومت، کشور. در مجموع، اگر بخواهم یک صفت ممیزه برای هرترجمه به کار ببرم شاید بتوانم بگویم اولی روان، دومی موجز، سومی متکلف است.
